

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Culturall

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - ۱۱ اکتوبر ۲۰۱۷

دلم از بی تمیزی وند وند اس!!! (قسمت سوم)

در قسمتهای اول و دوم از زشتی و بی منطق بودن ترکیبات "دانشی مرد" و "سی سپاره قرآن" و "تشکری" و "خاطرات گذشته"، حدیث رفت و نکاتی، که در نظرم گذشت، تذکر داده شد. اینک نوبت به ترکیبات و عبارات ذیل رسیده است، تا در مورد هریک به قدر توان و آن چه لازمه چنین بحثهاست، گپ زده شود:

- شب لیلۃ القدر

- سنگ حجر الاسود

- بیش یا بیشتر از دهها هزار نفر چنین و چنان کرده بودند

- بیش یا بیشتر از حدود صد و سی جلد (مقدمه انتشارات عازم؛ ناشر کتاب "واژه ها و ریشه ها")

- بلافاصله یک هفته بعد از وقوع حادثه چنین و چنان شد...

- یکی از "معدود مفرد" ... خلاف منطق است!!!

یک نفر از نویسندگان عزیز افغان، که نامش را نمی برم، مدام و بلاناغه مرتکب این اشتباه می شود!!!

- سالیاد رحلت ملکوتی سپهسالار جهاد دگر جنرال "سید حسین انوری"

- ۱۸ سنبله شانزدهمین سالروز شهادت "قهرمان ملی"

آوردن و تذکر مکرر در مکرر این ترکیبات و عبارات قصدی ست، تا ذهن و توجه خواننده ارجمند هر چه بیشتر بدان سوی کشانده شود.

شب لیلۃ القدر

در یکی از مقالات بسیار قدیم، به صورت ضمنی و گذرا تذکری از موضوع رفته بود. اینک همان تذکر اجمالی را به تفصیل می کاوم:

در زبان عربی "فعل و اسم" را یا به صورت پوشیده و اجمالی ذکر می کنند؛ مانند:

- طفر (جستن، خیز زدن)

- ضرب (زدن)

- جلس (نشستن)

- لیل (شب)

- نجم (ستاره)

- نخل(درخت خرما)
- نحل(زنبور)
- نمل(مورچه)
- حَبّ(دانه)
- شجر(درخت)
- قَدَم(گام)
- قلم(آله معروف نوشته)
- اسماء درین گونه کلمات می‌توانند "مذکر" باشند و یا "مؤنث".
- و یا این، که واحد این کلمات را مشخص می‌گردانند و مثلاً می‌گویند:
- طُفْرَه(یک بار جستن، یکبار خیز زدن)
- ضَرْبَه(یک مرتبه زدن)
- جَلْسَه(یک دفعه نشستن)
- لیلَه(یک شب)
- نجمَه(یک ستاره)
- نخلَه(یک درخت خرما)
- نحلَه(یک زنبور)
- نملَه(یک مورچه)
- حَبَّه(یک دانه)
- شَجَرَه(یک دانه درخت)
- قَدَمَه(یک گام)
- قَلَمَه(یک قلم)

در رسم الخط عربی "های غیر ملفوظ" را به شکل "تای مدور"؛ یعنی "ة" می‌نویسند. بدین حساب مثلاً "قلمه" را "قلمة" می‌نگارند و "لیله" را "لیلة" و "شجره" را "شجرة" و غیرهم. این دسته را، که بر وحدت فعل و اسم دلالت می‌کند، از نگاه صرف عربی "اسم مرّه" یا "اسم مرّة" نامند. اسماء درین گونه کلمات چنان، که ساختمان آنها نیز حکم می‌کند، از رهگذر جنسیت همیشه مؤنث اند. بعد ازین مقدمه:

می‌رویم و مثالهای مورد جدل و مناقشه را از نزدیک بررسی می‌کنیم:

شب لیلة القدر

در "لیلة القدر" کلمه "لیلة" اسم مرّه است و در معنای "یک شب". چون کلمه "شب" در ترکیب "لیلة القدر" موجود است، بسیار خلاف منطق خواهد بود، اگر کسی یک "شب" دیگر را نیز بدان علاوه کرده و "شب لیلة القدر" بگوید، چون در آن صورت "شب شب قدر" خواهیم داشت، که هرگز مراد و منظور ما نیست!!!

عین ایراد و انتقاد در مورد "سنگ حجر الاسود" هم وارد است؛ بدین صورت:

"حَجْر" (به دو زبر یا ففتحین)، بر وزن "قمر و نظر و ثمر" کلمه عربی و در معنای "سنگ" است؛ و "اسود" به وزن "احمر و اصفر و ابیض" هم کلمه عربی و در معنای "سیاه". چون "حجر" اسم مذکر است، صفت آن "اسود" نیز مذکر آمده است. پس ترکیب "حجر الاسود" در معنای "سنگ سیاه" است. حالا بسیار دور از منطق است، اگر کسی یک "سنگ" اضافی بر سر این ترکیب آورده و "سنگ حجر الاسود" بگوید، که در آن صورت "سنگ سنگ سیاه" خواهیم داشت، که خلاف اراده و آرزوی ماست!!!

شاید کسی، که اندک مایه ای از صرف عربی داشته باشد، "اسود" را بر وزن "افعل" تفضیل قلمداد کرده و بگوید، که چرا معنای "اسود" مطابق صفت تفضیلی نیست؟؟؟

جواب:

درست است، که "اسود" بر وزن "افعل" می‌باشد، ولی "افعل" درین حالتِ خاصّ "صفت مشبّهه" است، نه "صفت تفضیلی". در صرف عربی "افعل" همیشه "صفت تفضیلی" صیغه مذکر است، مگر این، که ممثّل "رنگ" باشد!!! در آن صورت "افعل"، مربوط صیغه مذکر "صفت مشبّهه" می‌شود؛ چنان، که:

"احمر" (سرخ) و "اصفر" (زرد) و "ابیض" (سفید) و "اسود" (سیاه) و "اخضر" (سبز) و غیرهم را داریم، که همه و همه "صفات مشبّهه" می‌باشند. جهت مزید معلومات خواننده عزیز صیغه مؤنث این صفات مشبّهه را نیز می‌آریم، که بر وزن "فَعَلًا" (به فتح اول و سکون دوم) آمده است؛ مانند:

"سَوَدًا" (سیاه) و "بِیضًا" (سفید) و "خَضْرًا" (سبز) و "حَمْرًا" (سرخ) و "صَفْرًا" (زرد)، که همه صیغه های مؤنث صفات بالا می‌باشند!!!

باز جهت مزید معلومات خواننده ارجمند خواننده، تفاوت صیغه های مذکر و مؤنث "صفات تفضیلی" یا "اسمای تفضیل" را می‌آریم:

صیغه مذکر بر وزن "افعل" است؛ چون "اعظم، اکبر، احسن، اکرم و".

صیغه مؤنث "افعل" مگر "فَعَلًا" (به ضم اول و سکون دوم) آمده است، که بدین حساب "عُظْمًا و کُبْرًا و حُسْنًا" صیغه های مؤنث صفات تفضیلی بالا می‌باشند. و اگر مثالهای عملی در زمینه بیاوریم:

"صدارت عَظْمًا" و "سفارت کُبْرًا" و "اسماء الحُسْنًا" را خواهیم داشت، که فکر کنم نزد همه معلوم هستند.

بعد ازین بررسی، که صرف به "صَرَفِ عربی" تعلق گرفت، برویم و امثله دیگر را هم از نظر بگذرانیم:

بسیار دیده ایم، که "بیش" یا "بیشتر" را بر اعداد "نامعلوم" وارد می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند:

- بیش از هزاران نفر اشتراک کرده بودند!!!

- بیشتر از صدها هزار نفر قتل عام گشتند!!!

و

و من می‌گویم، که:

ما حق داریم، کلمات "بیش و بیشتر" و امثال آنها را محض بر اعداد "مُعین و معلوم و مشخص" نازل نمائیم، نه بر اعداد "نامشخص و غیر معین و نامعلوم"؛ اگر خواهیم از دائره "منطق" خارج نشویم!!!

پس گفتن:

- "بیش از صد نفر" درست است و "بیش از صدها نفر"، غلط!!!

- "بیشتر از یک میلیون دالر عائد داشت." از نگاه منطق درست است؛ ولی "بیشتر از دهها میلیون" غلط!!!

همان قسمی، که "کم و کمتر" را نیز با اعداد "نامعین و نامعلوم" استعمال نمی‌کنیم و نمی‌گوئیم:

- "کم از دهها و صدها و هزاران نفر"!!!

مگر "کم از ده یا صد یا هزار کتاب" می‌گوئیم!!!

- "کمتر از میلیونها نفر نفوس" نمی‌گوئیم!!!

اما "کمتر از ده میلیون یا بیست میلیون و یا صد میلیون" می‌گوئیم!!!

(پایان این قسمت)